



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستند کسانی که
خدایی که می پرستن کوچیکه

...



• درس پانزدهم •

چه جوری می شه شب و روز
بندگی کرد؟



توی درس قبل یه دغدغه‌ای مطرح شد و اون این که: با این همه ظرافتی که توی مسیر بندگی هست، کار خیلی سخت می‌شه. برای جواب به این دغدغه، گذارمون افتاد به وادی مناجات المریدین از امام سجاد علیه السلام؛ مناجات کسایی که اراده کردند به خدا برسند.

امام سجاد علیه السلام در ابتدای مناجات عرض می‌کنن: «خدایا چقدر راه تنگ و باریکه برای کسی که تو راهنماش نباشی». در ادامه این مناجات هم بنده از خدا می‌خواه که ملحق بشه به بنده‌هایی که چند تا ویژگی دارن. اولین ویژگی این بود که این بنده‌ها برای زودتر رسیدن به خدا، با هم مسابقه می‌ذارن.

گفتیم اهل جامعه‌ای که بر اساس دین تربیت می‌شه، توی بندگی خدا اهل مسابقه می‌شن. توی این جامعه هیچ کس دوست نداره توی بندگی از بقیه عقب باشه.

یکی از آثار اهل مسابقه بودن اینه که شما همیشه دنبال کسایی می‌گردین که جلوتر از خودتون باشن. این اثر خیلی زندگی رو قشنگ می‌کنه، اولاً باعث می‌شه شما توی زندگی تون آدمای خوب رو پیدا کنید و ثانیاً باعث می‌شه صفات خوب بقیه، براتون جلوه داشته

باشه. اهالی این جامعه، دیگه اهل عیب جویی نیستن.
 زندگی توی جامعه‌ای که روی بدیای هم دیگه تمرکز می‌کنن
 خیلی تلخه. چقدر بدن کسایی که نگاهشون صیاد بدیای مردمه.
 چقدر خوبه آدمای روی خوبیای هم ریز بشن. اهل مسابقه که بشیم،
 همین اتفاق می‌افته، خوبیای مردم برامون مهم میشه.
 وقتی توصیف جامعه دینی رو می‌شنوید، حتماً با خیالتون توی
 این جامعه زندگی کنید، ببینید چه لذتی داره! بعد از این خیال،
 سعی کنید که توی زندگی خودتون یکی از اعضای این جامعه بشید
 و تلاش کنید فضای اطرافتون رو ببرید تو حال و هوای این جامعه.
 قبل از این که بریم سراغ ویژگی بعدی، اجازه بدید دو نکته رو
 بگم.

نکته اول: وقتی ما می‌گیم مسابقه برای رسیدن به خدا باید
 حواسمون رو جمع کنیم که یه وقت این مسابقه با برداشت
 اشتباهی که متأسفانه توی ذهن بعضیا هست قاطی نشه. زن و
 شوهره تصمیم گرفتن که برای رسیدن به خدا مسابقه بدن. وقت
 نماز می‌شه، زنه به شوهره می‌گه: «تو بچه رو نگهدار که من نماز
 رو اول وقت بخونم»، شوهره هم به زنه می‌گه: «چرا من؟ تو نگهدار
 تا من نماز رو بخونم». هر دو تا هم حس می‌کنن که دارن حرص
 می‌زنن برای زودتر رسیدن به خدا. در حالی که اگه این دوتا معنای
 مسابقه توی بندگی خدا رو درست فهمیده بودن، این طوری سر
 نماز اول وقت دعوا نمی‌کردن. اگه هم بنا بود دعوایی بشه، سر
 نگهداشتن بچه بود. اگرچه این نکته، خیلی مهم و کاربردی؛ اما
 فعلاً قصد نداریم که این جا متوقف بشیم. همین قدر بگیم و رد

بشیم که همه‌مون نیاز داریم دین رو خیلی دقیق‌تر و عمیق‌تر از این چیزی که می‌شناسیم، بشناسیم.

نکته دوم: این که وقتی کسی به فکر مسابقه برای رسیدن به خداست، دنبال آدمایی می‌گرده که جلوتر از اون هستند، معنایش این نیست که مثلاً وقتی آیت الله بهجت رو گیر میاره، هر کاری که ایشون کردن، این بنده خدا هم انجام بده. ما با دیدن آدمای خوب اولین حسی که باید پیدا کنیم، اینه که یقین کنیم عقبیم و انگیزه پیدا کنیم که بریم جلو؛ اما برای این که بدونیم چطوری بیفتیم جلو، خودش بحث مفصلیه که بعدها باید بهش برسیم. یه جواب کوتاهش اینه که از هیچ واجب و حرامی به راحتی نگذریم. هر عمل واجب، حتی اگه به نظر کوچیک بیاد روانجام بدیم و هر عمل حرام حتی اگه حرام بزرگی نباشه رو ترک کنیم. اگه هم واجبی رو ترک کردیم یا حرامی رو مرتکب شدیم، خیلی زود توبه کنیم.

حالا بریم سراغ صفت بعدی که خیلی قشنگه. اون ویژگی قشنگ چیه؟

وَبَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ.

[بندگان] که دائم در خانه‌تورا می‌زنند

علی الدوام یعنی حتی یه لحظه از در زدن خسته نمی‌شن. از در خونه‌تو فاصله نمی‌گیرن.

هیچ وقت این نکته رو فراموش نکنیم: ما وقتی مشکل دار می‌شیم که از درخونه خدا فاصله می‌گیریم. دائم باید در این خونه باشیم. همیشه باید در حال در زدن باشیم.

همه حرف توی این علی الدوامه، وگرنه همه آدم‌ها حتی اون کافره طبق نص قرآن وقتی به مشکل عجیب و غریب براش پیش میاد که دستش از همه جا کوتاه می‌شه، در خونه خدا رو می‌زنه و کاری به هیچ کس نداره.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ
إِلَّا آيَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ كَفُورًا!

و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می‌گردانید و انسان، بسیار ناسپاس است!

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا
يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كَلٌّ خِتَارٍ كَفُورًا^۲

و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (و به ایمان خود وفادار می‌مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می‌گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی‌کنند!

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۶۷.

۲. سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۲.

بازم تأکید می‌کنم همه حرف توی این علی‌الدوامه. همیشه، همیشه، همیشه. یه لحظه از در زدن خسته بشیم، همون لحظه شیطون بردتمون. شیطون و سربا‌زاش، نه تنبلن و نه کسایی که فرصت‌ها رو از دست بدن. ما اگه از خودمون غافل باشیم، اونا از ما غافل نیستن. عین گرگی که منتظره یه بزّه از گله جدا شه. شیطون دیده‌بانی می‌کنه ببینه کی ما از در خونه خدا فاصله می‌گیریم. شیطون دشمن قسم خوردس. همه هستیش رو به پای دشمنی با ما داده، مگه به راحتی از فرصتایی که ما از در خونه خدا فاصله می‌گیریم می‌گذره. یه بار باید آیاتی که توی قرآن در باره شیطون اومده رو بخونیم.

قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَأَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ
خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!

[ابلیس]گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!

قسم خورده که سر راه مستقیمت می‌شینم. این خیلی حرف داره‌ها. کیا توی راه مستقیم خدا هستن؟ بنده‌های خوب خدا. طمع شیطون این بنده‌ها رو نشونه گرفته. اون بنده‌هایی که دارن

بی‌راهه می‌رن که دیگه شیطون کار خاصی باهاشون نداره. ززاره از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسید، حضرت فرمود:

ای ززاره! شیطان قصد توو یاران تو را کرده است؛ اما شیطان از کار دیگران فارغ شده است.^۱

شیطون برای افرادی که کارشون تموم شده و به راه کج رفتن، فقط مراقبه که هوس راه مستقیم به سرشون نزنه. اگه می‌خواید راه طولانی و پرپیچ و خمی که ازش حرف می‌زنیم، آسون بشه و کوتاه، نباید از درِ خونه خدا فاصله بگیریم.

چه جوری همش در خونه خدا باشیم؟ هر کاری می‌کنیم، به این قصد این باشه که در خونه خدا رو بزیم. خدایا! نماز خوندن من، روزه گرفتیم، قرآن خوندیم، در زدنه. بچه داریم و محبت به همسر، در زدنه. ترمیز کردن خونه و دنبال روزی زن و بچه رفتیم در زدنه. من از این دغه همه این کارا رو می‌کنم برای این که تو دوست داری انجام بدم.

این طوری که باشه انسان دائم در حال در زدنه.

«وَبَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ» محشره. یه مقداری روش متمرکز

بشید.

چقدر دل می‌بره!

«وَبَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ» چه قدر شیرینه!

یعنی ما هم می‌تونیم این طوری بشیم؟ اگه این طوری بشیم که دیگه هیچ مشکلی توی زندگی نخواهیم داشت. هیچ چیزی

۱. «يَا زُّرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخِرُونَ فَقَدْ فَرَعَ مِنْهُمْ» (الکافی،

نمی‌تونه روی دوشمون سنگینی کنه.
اما بذارید این جا هم به نکته بگم. حقیقت در خونه خدا رو
زدن، صدا زدن امام زمانه. توی زیارت آل یس چی می‌گید به امام
زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ!^۱
سلام بر تو ای درگاه خداوند!

در یکی دیگه از زیارت‌های حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خونیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ.^۲
سلام بر تو ای درگاه خداوند که کسی جز از طریق آن [به
پیشگاه الهی] وارد نمی‌شود.

از زاویه این نگاه، «وَبَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ» یعنی اینا دائم
در حال صدا زدن امامشونن. یه لحظه از صدا زدن امامشون غافل
نمی‌شن. اینا همیشه حواسشون به امامشون هست. حالا با توجه
به این نکته، این جمله چقدر شیرین ترشد؟ نه؟
اما ویژگی بعدی:

وإِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَعْبُدُونَ.
[بنده‌هایی که] شب و روز تو را عبادت می‌کنند.

می‌دونید معنای این حرف چیه؟ یعنی اینا کاری به جز بندگی
ندارن، فقط بندگی. یعنی اینا هر کاری می‌کنن، مصداق بندگی
خداست.

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳.

۲. المزار (شهید اول)، ص ۲۰۴.

برگردیم به خودمون و ببینیم ما در طول شبانه روز چقدر بندگی می‌کنیم؟ زندگی به اندازهٔ بندگی معنا پیدا می‌کنه. اگه در طول روز، به ساعت بندگی کنیم، یعنی به ساعت زندگی کردیم. بقیش دیگه زندگی نیست.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱

و من جن و انس را نیافریدم مگر برای این که بندگی مرا کنند.

وقتی خدا می‌گه من شما رو نیافریدم، مگه برای بندگی، یعنی باید همهٔ زندگی، بندگی باشه، همهٔ زندگی؛ ولی ما روی این «همه» حساس نیستیم. همین که نماز می‌خونیم و روزه می‌گیریم، دیگه خیالمون راحت می‌شه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را زنده می‌کند!

اصلاً مشکل این جاست که ما بندگی رو جزء زندگی می‌دونیم؛ در حالی که بندگی، همهٔ زندگیه. شما وقتی دعوت خدا رو اجابت می‌کنید، زنده می‌شید. اون موقعی که به حرف خدا گوش نمی‌کنید، زنده نیستید. این تفسیر ذوقی بنده از این آیه نیست،

۱. سورهٔ ذاریات (۵۱)، آیهٔ ۵۶.

۲. سورهٔ انفال (۸)، آیهٔ ۲۴.

ترجمه صریح این آیه است.

این صفت و صفت قبلی یه جورایی در طول هم هستند. کسی که دائم در حال زدنِ درِ خونه خداست، همیشه هم دغدغه بندگی این خدا رو داره.

اما ویژگی چهارم:

وَهُمْ مِنْ هَيِّتِكَ مُشْفِقُونَ.

این بندگان از هیئت تو مشفق هستند.

چرا کلمه مشفق رو ترجمه نکردم؟ چون باید توضیحش بدم. «مُشفق» اسم فاعل از مصدر «اشفاق» هست. مرحوم راغب توی کتاب «المفردات» می‌گه، اشفاق توجه همراه با ترسه. ۱. ترسی که توی اشفاق هست، نتیجش فرار نیست، خودش نتیجه توجه بیشتره. این اشفاق، بیش از اونی که ازش معنای ترس برداشت بشه، اون توجه رو باید برداشت کرد که همراه با رقت قلبه. عرب برای کسی که به یکی دیگه دل می‌سوزونه، از کلمه «مشفق» استفاده می‌کنه. مشفق توی این معنا به کسی مثل مادر می‌گن که می‌ترسه که خطری متوجه فرزندش بشه، برای همینم دلش براش می‌سوزه. یعنی این رقت قلبه توی اشفاق، قوی‌تر از معنای ترسه. پس «اشفاق» مساوی با ترس نیست؛ بلکه نتیجه خشیتیه که قبلاً در بارش حرف زدیم. توی قرآن وقتی در باره فرشته‌ها صحبت می‌شه، به صراحت به این مطلب اشاره می‌کنه:

وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ^۱.
و آنها از خشیت خدا مشفق هستند.

درک عظمت و بزرگی خدا، خشیتی رو که گفتیم به دنبال داره و اون خشیتیه هم دل آدم رو نازک می‌کنه و توجه آدم رو بیشتر می‌کنه که می‌شه اشفاق.

پس «اشفاق» از هیبت و عظمت خدا هم شد ویژگی چهارم این بنده‌ها.

تا این جای مناجات بنده از خدا می‌خواد که اون رو ملحق کنه به بنده‌های خاصی که این ویژگی‌ها رو دارن:

۱. بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ؛ برای سرعت گرفتن به سمت خدا از هم پیشی می‌گیرند.

۲. بِابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ؛ علی‌الدوام در خونه‌تو را می‌زنن.

۳. إِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَعْبُدُونَ؛ شب و روز در حال بندگی تو هستن.

۴. هُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ؛ از هیبت تو حال اشفاق دارن.

توی درس بعدی خواهیم گفت که وقتی بنده‌ها این طوری شدن، خدا در قبالشون چی کار می‌کنه. خیلی این مناجات، شیرین و دوست‌داشتنیه. حواسم هست که یه کم از بحث فاصله گرفتیم؛ ولی نه تنها عیبی نداره؛ بلکه ماها نیاز داریم که با این مناجات‌ها روحمون رو لطیف کنیم. واقعاً خیلی محتاج این لطافتیم. یکی از دلایلی که بعضی از حقایق به دلمون نمی‌شینن، به خاطر زمختی دلمونه. این زمختی توی این روزمرگیایی پیش میاد که نتیجتش غفلته. غفلت از

یاد خدا، غفلت از حضور امام، غفلت از هدف آفرینش، غفلت از معاد و غفلت از هر چیزی که برای طی کردن راه خدا نیازه. این لطافت‌ها چقدر برای ایمانمون لازمه. خونهٔ ایمان، دل آدماست. وقتی که دل مشکل داشته باشه، حال و روز ایمان هم خراب می‌شه. این مناجات‌ها دوای درد دلای سنگ شدس. اصلاً کلام اهل بیت علیهم‌السلام معجزه می‌کنه. اینا جنسشون از نوره. دلای تاریک رو روشن می‌کنه، دلای مرده رو زنده می‌کنه. مگه امام باقر علیه‌السلام نفرمود: «احادیث ما دل‌ها رو زنده می‌کنه». ما در ادامهٔ درس‌ها می‌خوایم حرفایی بزنیم که به شدت برای هضمش نیاز داریم که دلامون لطیف بشه، ایمانمون قوی‌تر از اینی که هست بشه. این روزا و این شبا از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌الشریفة بخواید که دلامون رو ظرف معارف خودشون بکنن و ایمانمون رو به قدری زیاد بکنن که هر چی که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام می‌گن، بدون چون و چرا قبول کنیم.

ایمانم را گذاشته‌ام روبرویم
و خجالت زده تماشایش می‌کنم
کهنگی از تمام وجودش می‌بارد.
سر و رویش ترک برداشته.
لبش پریده.
تکه‌هایی از آن را به هم چسبانده‌ام
اما افاقه نکرده.
قابل عرضه نیست.

مایه شرم است.
شراب محبت تو شایسته این ایمان نیست.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

از ایمانم عکس گرفته‌ام و حیران نگاهش می‌کنم
سیاه است، جذّاب نیست.
مات است، شفاف نیست.
پاره است، سالم نیست.
کم رنگ است، خوب پیدا نیست.
سزا نیست عکس تو کنار این عکس باشد.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را کرده‌ام ستون.
می‌خواهم به آن تکیه کنم
اما ایمانم لرزان است، ثبات ندارد.
بی‌قرار است، ریشه ندارد.
شکنده است، استحکام ندارد.
ضعیف است، توانی برای اتکای من ندارد.
بر این ستون نمی‌توان تکیه کرد و به انتظار تو نشست.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را گرفته‌ام روی دستم.
می‌خواهم مواظبش باشم.
فرار می‌کند، یک جا نمی‌نشیند.
گویا دوستم ندارد، آرام نمی‌گیرد.
بهانه می‌کند، همه جا با من نمی‌آید.
من نگهبان خوبی برایش نیستم، او این را می‌داند.
چگونه با این ایمان به سراغ تو بیایم؟
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را کرده‌ام خانه
می‌خواهم زیر سقفش بنشینم
اما چند جای سقفش فرو ریخته، امنیت ندارد.
قفل درش شکسته، چشم دزدان را به دنبال خودش دارد.
نمور است و بو می‌دهد، حسِ سُکنا را از آدم می‌گیرد.
سوت و کور است، ترس، وجودم را به تسخیر می‌کشد.
تاریک است، چشم، چشم را نمی‌بیند.
آماده ویرانی است، این را در و دیوارش می‌گویند.
در این خانه نمی‌شود تو را مهمان کرد.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.
ایمانم را کرده‌ام سپر.
می‌خواهم به جنگ با اهریمن بروم.

اما سپرم محکم نیست، تیر و نیزه و شمشیر از آن رد می‌شود.
بزرگ نیست، سینه‌ام را نمی‌پوشاند.
همیشه با من نیست، گاه گاهی پیشم است.
خوشدست نیست، در گرما گرم کارزاری هوا از دستم می‌افتد.
با این سپر نمی‌شود سرباز سپاه تو شد.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را کرده‌ام کتاب.
می‌خواهم بخوانمش
اما جلد ندارد، برگه‌های کتاب، بی‌حفاظ‌اند.
ورق ورق شده، افتادگی دارد، چند تا چندتا از هم جدا
واژه‌هایش خوانا نیست، خط خوبی ندارد.
برگه‌هایش کهنه است، ورق بزنم پاره می‌شود.
قصه‌اش خسته‌ام می‌کند، جذاب نیست.
قهرمان داستان، همیشه شکست می‌خورد.
اصلاً قهرمان، قهرمان نیست.
در این کتاب نمی‌شود خط عشق تو را دید.
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را گذاشته‌ام کنار ایمانت.
این دو را با هم قیاس می‌کنم.

ایمان تو مُستَقَرّ، ایمان من بی‌قرار.
ایمان تو ضرب المثل، ایمان من انگشت نما و مایهٔ خجلت.
ریشهٔ ایمان تو در آسمان، ایمان من بی‌ریشه.
ایمان تو استوار و بی‌تکان، ایمان من ناتوان و لرزان.
ایمان تو آب، ایمان من خشکی.
ایمان تو قلّه، ایمان من دره.
ایمان تو آسمان، ایمان من بیابان.
ایمان تو، ایمان «او»، ایمان من، ایمان «من»
کاری برایم کن آقا!
حال ایمانم خراب است.

ایمانم را کرده‌ام امانت.
می‌خواهم در دستان تو بگذارم.
تو این ایمان را جَمادِ بدان و حیاتش بده.
بیمار بدان و شفایش بده.
کم ببین و زیادش کن.
خمیده اش دیدی، استوارش کن.
بی‌قرارش یافتی، قرارش ببخش.

اصلاً این حرف‌ها چیست؟
ایمان مرا می‌بینی؟
من این ایمان را نمی‌خواهم.
ایمان خودت را می‌بینی؟

من آن را می‌خواهم.
ایمانی مثل ایمان خودت.
خواسته‌ام بزرگ است؟
می‌دانم.
از بزرگ باید خواسته بزرگ داشت.
می‌خواستی بزرگ نباشی.
کاری برایم کن، آقا!
حال ایمانم خراب است. (۱۳۹۶/۸/۳۰)